

## ۱-۱- مقدمه

یکی از مزایای نظریه‌ی فریدمن<sup>۱</sup> برای قاعده‌مندی سیاست پولی آن است که بنگاه‌ها، کارگران و کارمندان و مصرف‌کنندگان قادر خواهند بود، انتظارات آتی خود را در مقابل سیاست‌های پولی بانک مرکزی و مقامات پولی کشور شکل دهند. در سال ۱۹۷۷ کیدلند و پرسکات<sup>۲</sup> دو اقتصاددان برنده‌ی جایزه‌ی نوبل اقتصاد، مفهوم «ناسازگاری زمانی»<sup>۳</sup> را مطرح کردند. ایده‌ی اصلی آن است که سیاست‌گذاران مصلحت‌گرا، بنابر تشخیص خود در مورد سیاست «الف» تصمیم می‌گیرند و آن را به اجرا می‌گذارند. به‌زعم آن‌ها، این سیاست در زمان خود بهینه و بهترین است؛ از طرف دیگر، تصمیم‌گیران غیر دولتی (مردم) مصرف، سرمایه‌گذاری و عرضه‌ی نیروی کار خود را بر پایه‌ی این تصمیم دولت و مقامات پولی کشور شکل می‌دهند. با وجود این، وقتی مردم تصمیم‌سازی کردند، ممکن است سیاست «الف» دیگر بهینه نباشد و سیاست‌گذاران به سیاست «ب» متوسل شده باشند. این تغییر موضع دولت‌مردان، انتظارات بنگاه‌ها، مصرف‌کنندگان و نیروی کار در رابطه با وضعیت آینده‌ی اقتصاد را بی‌اعتبار می‌سازد.

مسئله‌ی اصلی در ناسازگاری زمانی آن است که اگر بخش غیر دولتی اقتصاد بداند و باور کند که بانک مرکزی به سیاستی محکم در هدف‌گذاری تورم وفادار است، عملکرد اقتصادی جامعه بهتر خواهد شد. این باور مردم که مقامات پولی بر مبنای صلاح‌دید عمل نمی‌کنند و مصالح کوتاه‌مدت، آن‌ها را از منافع بلندمدت غافل نمی‌نماید، موجب می‌شود تا انتظارات تورمی فروکش کند و نرخ تورم نیز در عمل با توجه به سطح معینی از نرخ بیکاری به روند کاهشی خود ادامه دهد.

در ادامه به بیان ضرورت بررسی مسئله‌ی ناسازگاری زمانی در سیاست‌گذاری پولی اقتصاد ایران و نیز تعریف واژه‌های کلیدی آن پرداخته می‌شود.

## ۱-۲- مسئله‌ی اصلی تحقیق:

دولت‌ها اغلب در جهت تحقق اهداف اقتصادی با توجه به وضعیت‌های موجود و محدودیت‌ها، از ابزارهای گوناگون در قالب سیاست‌های پولی، مالی، درآمدی و ... استفاده می‌کنند. در عین حال، صاحب‌نظران اقتصادی در مورد سیاست‌های اقتصادی و نتایج حاصل از آن اتفاق نظر ندارند؛ برخی اقتصاددانان استدلال می‌کنند که سیستم

<sup>۱</sup>. Milton Friedman

<sup>۲</sup>. Kydland & Presscott

<sup>۳</sup>. Time Inconsistency

اقتصادی شاهد شوک‌هایی است که مرتب بر عرضه و تقاضای کل وارد می‌شود؛ اگر سیاست‌گذاران برای تثبیت نظام اقتصادی از سیاست پولی و مالی استفاده نمی‌کنند، می‌توانند اثر شوک‌های اقتصادی بر متغیرهای کلان اقتصادی مانند تولید، تورم و بیکاری را حداقل نمایند. در مقابل، اقتصاددانانی مانند میلتون فریدمن معتقدند سیستم اقتصادی اساساً پایدار است؛ این گروه از اقتصاددانان، سیاست‌گذاری نامناسب اقتصادی را عامل اصلی نوسانات ناهنجار اقتصادی می‌دانند. به تعبیر کیدلند و پرسکات، ناسازگاری زمانی سیاست‌ها به دلیل مصلحت‌اندیشی سیاست‌گذاران علت بروز این نوسانات است. به بیان ساده، ناسازگاری زمانی به موقعیتی اطلاق می‌شود که ترجیحات تصمیم‌سازان اقتصادی طی زمان تغییر کرده باشد، به نحوی که آن چه در یک نقطه‌ی زمانی ترجیح داده می‌شود، با ترجیحات تصمیم‌سازان در نقطه‌ی زمانی دیگر سازگار نباشد.

در این صورت و در شرایطی که افراد و گروه‌ها براساس سیاست مصوب تصمیم‌سازی می‌کنند، تغییر سیاست در شرایط جدید و اعمال رویکردی متفاوت پیامدهای نامناسبی بر اقتصاد خواهد داشت. از این رو، به نظر می‌رسد بررسی این ادعا در اقتصاد ایران - با توجه به ویژگی‌هایی نظیر عدم استقلال بانک مرکزی، وابستگی به درآمد نفتی و ... - و پاسخ به این سؤال که سیاست‌های اقتصادی را باید بر مبنای یک «قاعده»<sup>۱</sup> بنا کنیم یا بر مبنای «صلاحدید»<sup>۲</sup>، بحث بسیار مهمی است. اگر سیاست‌گذار اعلام کند که چگونه به شرایط مختلف واکنش نشان می‌دهد و خود را به آن چه اعلام کرده پایبند نماید، سیاست قانون‌مند است و اگر در بررسی شرایط مختلفی که به وجود می‌آید، آزاد باشد و سیاستی را که در آن شرایط مناسب می‌داند برگزیند، در این صورت، بر مبنای صلاحدید عمل کرده است. این مطالعه در نظر دارد این موضوع را با رویکرد تحلیلی در اقتصاد ایران مورد بررسی قرار دهد و به این پرسش پاسخ دهد که آیا در فضای سیاست‌گذاری پولی در ایران، قاعده بر صلاحدید حاکم است یا خیر؟

## ۱-۳- تشریح و بیان موضوع:

به نظر می‌رسد رسالت علم اقتصاد و اقتصاددانان آن است که با شناسایی شیوه‌های دستیابی به اهداف کلان اقتصادی، توصیه‌های مناسب را برای سیاست‌گذاران فراهم نمایند. آن‌گاه سیاست‌گذاران با عمل به این توصیه‌ها می‌توانند اقتصاد را به وضعیتی بهینه برسانند.

<sup>۱</sup>. Rule

<sup>۲</sup>. Discretion

از آن جا که در ابتدا جهت‌گیری اقتصاد کلان در جهت تخفیف پیامدهای زیان‌بار ادوار و نوسانات تجاری بود، مکتب کینزی پیشنهاد می‌کرد دولت خیرخواه<sup>۱</sup> و حداکثرکننده‌ی رفاه اجتماعی، با استفاده از سیاست‌های اقتصاد کلان و البته با توجه به محدودیت‌ها و قیودی مانند اجتناب‌ناپذیر بودن تبادل تورم و بیکاری، می‌تواند به اهداف مطلوب اقتصاد کلان از نظر سیاست‌گذار خیرخواه دست یابد. این نگرش بعدها به دلیل ناتوانی دولت در تثبیت اقتصاد کلان به دلایل مختلف مانند وقفه‌های سیاست‌گذاری، تأثیرپذیری رفتار عاملان اقتصادی از اقدامات دولت، عدم امکان تشخیص مدل صحیح اقتصاد کلان و ... توسط فریدمن و کلاسیک‌های جدید مورد انتقاد قرار گرفت. بنابر تحلیل کلاسیک‌های جدید، در بهینه‌یابی در حال تغییر عاملان اقتصادی در واکنش به شوک‌های اقتصاد کلان و حتی در شرایط عدم وجود این اختلالات، غالباً عمل دولت در تضاد با بهینه‌یابی عاملان اقتصادی بوده و عملاً به کاهش رفاه اجتماعی می‌انجامد. این مسأله، در مقاله‌ی ۱۹۷۷ کیدلند و پرسکات تحت عنوان مسأله‌ی ناسازگاری زمانی مطرح گردید. موضوع ناسازگاری زمانی در ارتباط با مسائل تصمیم‌گیری پویا، تعریف می‌شود. اگر هیچ تغییری در ترجیحات یا فن‌آوری به وجود نیاید و هیچ شوک پیش‌بینی نشده‌ای بین زمان  $t$  و  $t + s$  روی ندهد، به نظر می‌رسد سیاست اتخاذ شده در زمان حال برای آینده، می‌بایست در موعد مقرر نیز از همان درجه‌ی اعتبار برخوردار باشد؛ اما گاهی بنابر مصلحت‌اندیشی مقامات اجرایی این مهم به دست نخواهد آمد. در حقیقت، آن‌ها منافع مرئی در دوره‌ی جاری را با قول اجرای سیاست‌هایی مشخص در آینده معاوضه می‌کنند، اما در این بین، به وعده خود عمل نمی‌کنند. در برخی موارد نیز سیاست ناسازگار زمانی از طریق فریب افراد و البته با هدف حداکثر کردن رفاه آن‌ها صورت می‌گیرد؛ افراد بر اساس سیاست‌های اعلام شده تصمیم‌سازی می‌کنند، حال، اگر بر خلاف شرایط پیش‌بینی شده، سیاستی دیگر اجرا گردد، در این صورت، این امکان وجود دارد که موقعیتی بهتر از آن چه وعده داده شده بود، حاصل شود. در هر حال، هدف انحراف از قانون هرچه باشد به نظر می‌رسد پرداختن به مسأله‌ی ناسازگاری زمانی در سیاست‌های اقتصادی، چه از حیث موضوعیت و چه از حیث نحوه اثرگذاری و پیامدهای آن بر ساختار اقتصاد، مسأله‌ای با اهمیت است؛ چرا که به جز در موارد به‌خصوص، رویکردی کلی در باب اولویت قانون یا صلاح‌دید به دست می‌دهد.

### ۱ - ۳ - ضرورت انجام تحقیق:

<sup>۱</sup>. Benevolent Government

در کنار اهمیت بررسی این مسأله که آیا عمل بر اساس صلاحدید، می‌تواند رفاه بهینه‌ی اجتماعی را تأمین کند، این سؤال نیز مطرح است که چگونه دولت می‌تواند بخش خصوصی را قانع کند که قاعده‌ی سیاستی که وی امروز اعلام می‌کند در طول بازه‌ی زمانی آینده انجام خواهد داد؟

اگرچه دولت می‌تواند یک تعهد لازم‌الاجرا برای سیاست بهینه‌ای که در زمان  $t$  انتخاب می‌کند، فراهم نماید؛ اما بخش خصوصی انتظار دارد که دولت در روزهای آتی احتمالاً قاعده را دوباره بهینه‌یابی کند. در این مورد، بخش خصوصی احتمالاً متوجه می‌شود که در برخی از دوره‌های زمانی آینده  $(t + S)$ ، دولت انگیزه‌ای برای انحراف از سیاست بهینه‌ای که در دوره‌ی  $t$  اتخاذ کرده خواهد داشت. بنابراین، بخش خصوصی درباره‌ی تصمیم‌سازی بر اساس سیاست‌گذاری‌های دولت با مسأله‌ای جدی مواجه است؛ این‌که دولت بر اساس تعهدات خود عمل خواهد کرد یا خیر؟

اقتصاد ایران با توجه به ویژگی‌هایی نظیر عدم استقلال بانک مرکزی، وابستگی به درآمدهای نفتی و ...، شرایطی را ایجاد می‌کند که احتمال امکان فاصله گرفتن از قواعد مطرح شده در هر مقطع زمانی، وجود دارد. به عبارت دیگر، در شرایطی که بانک مرکزی، در اتخاذ سیاست‌های پولی مستقل نباشد، در این صورت، این امکان وجود دارد که بنابر صلاحدید مقامات مالی، سیاست پولی در راستای حل مشکلات کسری بودجه تعریف شود و بنابراین، عمل به قاعده میسر نگردد و امکان ارائه‌ی برنامه‌ی بلندمدت برای سیاست پولی در سایه‌ای از ابهام قرار گیرد. در کنار این، وابستگی به درآمد نفتی - که سبب کاهش میزان پاسخ‌گویی دولت به بخش خصوصی می‌شود - الزام دولت در خصوص پایبندی به سیاست‌های اعلام شده را تحت تأثیر قرار می‌دهد و بنابراین، ممکن است اقدامات دولت با برنامه‌های مدون، هم‌راستا نباشد. لذا تأیید ناسازگاری زمانی در سیاست‌گذاری‌های پولی اقتصاد ایران می‌تواند این نکته‌ی مغفول مانده را تذکر دهد که اگرچه عمل بر اساس صلاحدید ممکن است در کوتاه‌مدت اهداف سیاست‌گذار را تأمین کند، اما در بلندمدت در کنار آسیب وارد کردن به اعتبار و حسن شهرت وی - با وجود تعاملات مداوم با بخش خصوصی - هزینه‌های بیش‌تری تحمیل خواهد شد و علاوه بر این، برنامه‌ریزی بلندمدت را با مسأله‌ی جدی مواجه می‌کند.

اگر سیاست‌گذاری به صورت سلسله اقدامات دولت در پاسخ به مشکلات اجتماعی تعریف گردد و پذیرفته شود سیاست‌گذاران در مقابل یک مسأله‌ی فرضی و یا انتزاعی قرار ندارند، در آن صورت، سیاست مطلوب سیاستی خواهد بود که از حمایت جمعی برخوردار باشد. بنابراین، نحوه‌ی عکس‌العمل افراد در قبال سیاست‌گذاری‌های دولت و

نگرش آن‌ها در خصوص پایبندی دولت به تعهدات اجرایی خود، اثر زیادی بر موفقیت یا شکست برنامه‌های سیاستی دولت دارد و مفروض قرارداد ناسازگاری زمانی می‌تواند بر نقشه‌ی سیاستی سیاست پولی، اثر چشم‌گیری داشته باشد و درجه‌ی باورپذیری تعهد دولت در قبال عمل به یک سیاست مشخص در آینده از طرف کارگزاران بخش خصوصی، می‌تواند دولت را در موقعیت‌های متفاوتی قرار دهد.

## ۱-۵- فرضیه‌ی تحقیق:

در سیاست‌گذاری پولی اقتصاد ایران و در بازه‌ی زمانی ۱۳۹۰ - ۱۳۶۰، ناسازگاری زمانی حاکم است.

## ۱-۶- اهداف اساسی از انجام تحقیق:

- ۱- بررسی وجود مسأله‌ی ناسازگاری زمانی در سیاست‌گذاری پولی اقتصاد ایران؛
- ۲- بررسی روند سیاست‌گذاری در متغیرهای پولی؛
- ۳- بررسی راهکارهای نهادی و انگیزشی در رابطه با تقلیل مسأله‌ی ناسازگاری زمانی.

## ۱-۷- روش انجام پژوهش:

### ۱-۷-۱- روش تحقیق:

در این پژوهش تلاش بر این است با رویکرد تحلیلی و با استفاده از بخش‌نامه‌ها، مصوبات و اطلاعات و گزارش‌های نهادها و سازمان‌های ذی‌ربط، به مطالعه‌ی روند سیاست‌گذاری در متغیرهای پولی پرداخته شود. مراد از ناسازگاری زمانی، چارچوب کیدلند - پرسکات می‌باشد.

### ۱-۷-۲- روش‌های گردآوری اطلاعات:

روش گردآوری اطلاعات با استفاده از اسناد کتابخانه‌ای و گزارش‌های منتشر شده خواهد بود.

### ۱-۷-۳- دوره‌ی زمانی انجام تحقیق:

دوره‌ی مورد بررسی در این تحقیق، سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۹۰ می‌باشد.

### ۱-۷-۴- روش‌های مورد نظر برای تجزیه و تحلیل اطلاعات و آزمون فرضیه:

جهت تجزیه و تحلیل پیرامون فرضیه‌ی تحقیق، از روش تحلیلی و مطالعه‌ی بخش‌نامه‌های نظارتی و اجرایی بانک مرکزی استفاده می‌شود.

### ۱- ۷- ۵- تعریف واژه‌ها و اصطلاحات تخصصی طرح:

**سیاست‌گذاری:** مجموعه تصمیمات متعادل بازیگر یا گروهی از بازیگران سیاسی درباره‌ی اهداف و ابزارهای دستیابی به آن‌ها در شرایط مشخص، به شرط آن‌که این تصمیمات قانوناً در چارچوب اختیارات بازیگران اتخاذ شده باشد. کارگزاران انتصابی و انتخابی، گروه‌های ذی‌نفع، سازمان‌های پژوهشی، رسانه‌های جمعی، رأی‌دهندگان و احزاب سیاسی جزء مهم‌ترین بازیگران محسوب می‌شوند. بنابراین، مجموعه اقدامات هدفمند که به وسیله‌ی یک بازیگر یا مجموعه‌ای از بازیگران در مواجهه با یک مشکل یا موضوع خاص دنبال می‌شود، سیاست‌گذاری نامیده می‌شود (غفوری و کمالی، ۱۳۸۷، ص ۱۷۷).

**فرآیند سیاست‌گذاری:** منظور از فرآیند سیاست‌گذاری، تهیه و تدارک پیشنهادها و طرح‌های مختلف برای حل مشکل یا مسأله‌ای خاص و سپس با در نظر گرفتن پیشنهادها و جایگزین ارائه‌ی پیشنهادی برای تصویب آن است که به اجرا درمی‌آید. نظارت بر اجرای طرح ذی‌ربط و تعدیل کاستی‌های آن، آخرین مرحله‌ی فرآیند سیاست‌گذاری را تشکیل می‌دهد (قلی‌پور و غلام‌پور آهنگر، ۱۳۸۹، ص ۶۶).

**ناسازگاری زمانی:** مسأله‌ی ناسازگاری زمانی مربوط به شرایطی است که سیاست بهینه‌ی پیش‌بینی شده، از سیاست بهینه‌ی عملی و به وقوع پیوسته در زمان اجرا، متفاوت باشد. به عبارت دیگر، سیاست مصوب در موعد مقرر لزوماً اجرا نشود (Kydlan & Prescott, 1977).

**قاعده:** بر اساس این تحقیق، منظور از قاعده، روند قابل پیش‌بینی سیاست‌گذاری است که بر اساس سیاست اعلام شده صورت می‌گیرد.

**تعهد:** عبارت است از توانایی اجرای قول‌های گذشته بدون اهمیت دادن به این‌که موقعیت خاص کنونی چیست. فقدان این توانایی صلاحدید نامیده می‌شود. بنابراین، تحت صلاحدید سیاست‌گذار اجازه دارد که سیاست خود را بسته به مقتضیات جاری و نادیده گرفتن هر قولی که در گذشته داده است، تغییر دهد (کریم‌پور، ۱۳۸۹).



## ۲-۱- مقدمه

طی سال‌های اخیر در علم اقتصاد توجه بسیار زیادی به نحوه‌ی اجرای سیاست‌های پولی معطوف شده است. یکی از نشانه‌های این موضوع، تعداد قابل ملاحظه‌ی مقاله‌ها و سمینارهایی است که به این موضوع اختصاص یافته است. هم‌چنین، بسیاری از اقتصاددانان حوزه‌ی کلان، طی سال‌های اخیر به نوعی در پی پاسخ به این سؤال بوده‌اند که اعمال سیاست‌های پولی از چه قاعده‌ای پیروی می‌کند و یا باید پیروی کند (Clarida & et.al, 1999)؛ قاعده‌ی سیاستی ساده‌ی تیلور، مثال بارزی از تلاش به منظور تبیین قاعده‌ی تصمیم‌گیری سیاست‌گذار پولی است. علاوه بر این، این سؤال اساسی نیز وجود دارد که آیا عمل به قاعده‌ی از قبل اعلام شده اولویت عمل سیاست‌گذار است یا وی بنا به صلاحدید و مصلحت‌اندیشی خود رفتار می‌کند. این مسأله تحت عنوان ادبیات ناسازگاری زمانی توسط کیدلند و پرسکات در سال ۱۹۷۷ معرفی شد. در هر حال، هدف نهایی از تحقیقات مربوط به حوزه‌ی سیاست‌های اقتصادی ارائه‌ی توصیه در زمینه‌ی چگونگی مدیریت این سیاست‌هاست. در این فصل تلاش می‌شود ادبیات مربوط به سیاست-گذاری پولی و ناسازگاری زمانی مورد بررسی قرار گیرد.

## ۲-۲- مقدمه‌ای بر سیاست پولی

دولت‌ها اغلب در جهت تحقق اهداف اقتصادی با توجه به وضعیت‌های موجود و محدودیت‌ها، از ابزارهای گوناگون در قالب سیاست‌های پولی، مالی، درآمدی و ... استفاده می‌کنند. سیاست پولی مجموعه اقداماتی است که بانک مرکزی به منظور کنترل فعالیت‌های اقتصادی به کار می‌برد. چنین سیاستی بر عرضه‌ی پول و نرخ بهره اثر می‌گذارد و از این طریق بسیاری از اهداف اقتصادی مانند: افزایش اشتغال، تثبیت قیمت‌ها، ایجاد تعادل در موازنه‌ی پرداخت‌های خارجی و رشد اقتصادی را متأثر می‌سازد. در واقع، سیاست پولی اتخاذ تدابیری به منظور کنترل و تنظیم حجم پول در گردش است. شناخت این نوع سیاست و اثرات آن بر متغیرهای اقتصادی، هم‌چنین کمیت و کیفیت ابزارهای مورد استفاده در این مسیر، فرآیند مؤثر این سیاست‌ها را تسهیل می‌نماید و استفاده‌ی بهینه از ابزارهای مستقیم و غیر مستقیم آن، یکی از وظایف مهم بانک‌های مرکزی می‌باشد.

همان‌طور که اشاره شد، ابزارهای سیاست پولی تحت عنوان ابزارهای مستقیم و غیر مستقیم شناخته می‌شوند؛ ابزارهای مستقیم، ابزارهایی هستند که به طور مستقیم و بدون واسطه، بر نرخ بهره و سقف اعطای تسهیلات مؤسسات



مالی تأثیر می‌گذارند. در این حالت، بانک مرکزی به طور مستقیم اقدام به تعیین نرخ سود بانکی و همچنین میزان تسهیلات اعطایی به بخش‌های مختلف اقتصادی می‌نماید.

از جمله مزایای استفاده از ابزار کنترل نرخ‌های بهره<sup>۱</sup> به عنوان ابزار مستقیم آن است که هنگامی که اطلاعات بانک در مورد مشتریان اندک بوده و یا نظارت بانکی ضعیف می‌باشد، مشکل «انتخاب بد»<sup>۲</sup> را به حداقل می‌رساند. ضمناً، هنگامی که مقامات پولی نتوانند به کمک ابزارهای بازار، به اهداف مربوط به نرخ بهره نائل گردند، یا زمانی که نرخ-های بلندمدت هدف سیاست‌گذاری محسوب می‌شوند، استفاده از این ابزار مد نظر قرار می‌گیرد و چنان‌چه پایه‌ی پولی تحت کنترل سیاست‌گذاران پولی باشد، استفاده از ابزار سقف‌های اعتباری<sup>۳</sup> برای هر بانک، کنترل مؤثری بر اعتبارات بانک‌ها اعمال می‌نماید. اما از آن جا که این ابزار مبتنی بر نظام بازار نیست، قادر به تخصیص بهینه‌ی منابع نبوده و باعث اختلال در امر واسطه‌گری می‌شود (مهدویان و بهرامی، ۱۳۸۰).

در مقابل، ابزارهای غیر مستقیم تلاش می‌کنند با تأثیرگذاری بر نیروهای بازار مانند تقاضا و عرضه‌ی پول در جامعه، به صورت غیر مستقیم بر نرخ سود و میزان اعطای تسهیلات مؤسسات مالی تأثیرگذار باشند. سپرده‌ی قانونی، تسهیلات تنزیل مجدد و عملیات بازار باز از جمله ابزارهای غیر مستقیم به شمار می‌آیند. سایر ابزارهای غیر مستقیم عبارت‌اند از: سپرده‌های خاص در بانک مرکزی، عملیات روی سپرده‌های دولت، عملیات روی اوراق بهادار بانک مرکزی و حتی مداخله در بازار ارز. در حقیقت، کلیه‌ی دارایی‌ها و بدهی‌های بانک مرکزی به استثنای پول منتشره، به عنوان ابزار غیر مستقیم و بالقوه‌ی سیاست پولی تلقی می‌گردند (مهدویان و بهرامی، ۱۳۸۰).

مهم‌ترین تفاوت ابزارهای مستقیم و غیر مستقیم سیاست‌های پولی آن است که ابزارهای مستقیم، ترازنامه‌ی بانک-ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند، در حالی که، ابزارهای غیر مستقیم بر ترازنامه‌ی بانک مرکزی اثر گذارند. علاوه بر این، می‌توان ادعا کرد که ابزارهای مستقیم بیشتر شبیه کنترل‌های انتخابی می‌باشند تا کنترل‌های پولی؛ در حالی که، ابزارهای غیر مستقیم می‌توانند نوسانات نقدینگی در کوتاه‌مدت را مطابق با اهداف سیاست پولی کنترل نمایند.

از آن جا که سیاست‌های پولی با وقفه‌ی زمانی بر متغیرهای حقیقی اثر می‌گذارند، اهداف این سیاست‌گذاری به دو طبقه‌ی کلی تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از: اهداف نهایی<sup>۴</sup> و اهداف اولیه<sup>۵</sup>. اهداف نهایی، اهدافی هستند که با رفاه

<sup>۱</sup>. Interest Rate of Control

<sup>۲</sup>. Adverse Selection

<sup>۳</sup>. Bank-by-Bank Credit Ceiling

<sup>۴</sup>. Ultimate Monetary Objectives

<sup>۵</sup>. Primary Monetary Objectives

اقتصادی مرتبط می‌باشند و شامل: رشد، اشتغال، ثبات قیمتی و پایداری ترازپرداخت‌ها می‌شوند. اما قطعاً، تمامی اهداف فوق در کوتاه‌مدت قابل دسترس نیستند و از آن‌جا که سیاست‌های پولی ماهیتی کوتاه‌مدت دارند، لذا اهداف اولیه‌ای برای سیاست‌گذار پولی طراحی می‌گردد.

در رابطه با سیاست‌های پولی، توافق و اجماع گسترده‌ای مبنی بر این‌که هدف اولیه و مهم‌ترین هدف آن، دسترسی و حفظ ثبات پولی و در اصل ثبات قیمتی می‌باشد، صورت گرفته است؛ البته، این بدان معنی نیست که بانک مرکزی به عنوان مقام پولی در تحقق سایر اهداف سهیم نیست؛ بلکه، سیاست‌های پولی به طور هماهنگ با سایر سیاست‌های کلان اقتصادی می‌بایست چنان اتخاذ شوند تا در نهایت نتیجه‌ی مطلوب حاصل آید.

متغیرهای سیاستی یا ابزارهای سیاستی، پارامتر بعدی یک الگوی پولی است که سیاست‌گذار پولی می‌کوشد از طریق تغییرات منظم و قاعده‌مند آن‌ها، اهداف سیاستی را دنبال نماید. ابزارهای سیاستی متغیرهایی هستند که مستقیماً توسط بانک مرکزی کنترل می‌شوند؛ نظیر تغییر در ترکیب دارایی‌های بانک مرکزی (عملیات بازار باز یا تغییر در ذخایر قانونی) یا تعدیلاتی در نرخ‌های بهره که بانک مرکزی توسط آن‌ها عملیاتش را هدایت می‌کند (نظیر نرخ تنزیل). اما ارتباط میان اهداف نهایی و ابزارهای سیاستی هم پیچیده است و هم غیر مستقیم. بنابراین، مفهوم دیگری به نام متغیرهای میانی<sup>۱</sup> مطرح می‌شود که باید سه ویژگی بارز داشته باشد یعنی قابل کنترل<sup>۲</sup> و قابل پیش‌بینی<sup>۳</sup> بوده و نیز بتواند نقش پیش‌رو<sup>۴</sup> را برای سیاست‌گذار پولی ایفا نمایند. متغیرهای میانی اغلب تحت عنوان اهداف میانی شناخته می‌شوند، در حالی که معمولاً نزدیک به مفهوم ابزارهای سیاستی هستند. در واقع، ارتباط آن‌ها نشأت گرفته از نقشی است که در دستیابی به اهداف نهایی سیاست پولی ایفا می‌نمایند.<sup>۵</sup>

حرکت از تغییرات در ابزارهای پولی به سمت اهداف اولیه، به واسطه‌ی متغیرهای میانی، سومین ویژگی الگوی سیاست‌گذاری است که به «مکانیزم انتقال پولی»<sup>۶</sup> موسوم است و در عین حال، مهم‌ترین ویژگی یک الگوی سیاست پولی به شمار می‌رود؛ در واقع، مکانیزم انتقال پولی مرکز جدال نظریه‌پردازان پولی است. مکانیزم انتقال پولی یک

<sup>۱</sup>. Intermediate Variable

<sup>۲</sup>. Controllability

<sup>۳</sup>. Predictability

<sup>۴</sup>. Leading Indicator

<sup>۵</sup>. گویتیان (۱۹۹۴) در تفسیر هدف میانی می‌گوید: من معتقد نیستم که لفظ «هدف» تعبیر مناسبی برای متغیرهای میانی باشد، زیرا این عبارت بیان‌کننده یا منعکس‌کننده‌ی نظریه‌ی هدف است. تنها در صورتی می‌توان این دو را مترادف یکدیگر به‌کار برد که متغیرهای میانی دارای مشخصات مشترک با اهداف سیاستی باشند. به همین منظور، مفهوم اخیر از متغیرهای میانی منجر به طبقه‌بندی آن‌ها در ابزارهای سیاستی می‌گردد.

<sup>۶</sup>. Mmonetary Transition Mechanism (MTM)

فرآیند چندمرحله‌ای است که امکان برقراری اثرات انبساط یا انقباض پولی بر متغیرهای هدف را فراهم می‌آورد (علوی، ۱۳۸۱). از مهم‌ترین این کانال‌ها می‌توان به کانال نرخ ارز، نرخ بهره و کانال اعتباری اشاره کرد.

## ۲-۳- دیدگاه مکاتب اقتصادی در مورد اثرگذاری سیاست پولی

بین مکاتب اقتصادی در خصوص نقش سیاست پولی در تثبیت اقتصادی اتفاق نظر وجود ندارد. تا قبل از دهه‌ی ۱۹۷۰، این باور عمومی وجود داشت که سیاست پولی در کوتاه‌مدت بر فعالیت واقعی اقتصاد تأثیرگذار است. در دوران سلطه‌ی دیدگاه کینزی، اقتصاددانان با استفاده از مدل‌های IS - LM انتظار داشتند امکان کنترل تولید و اشتغال بدون تورم فراهم شود. اما آمارهای اقتصادی آمریکا در دهه‌ی ۱۹۶۰، تورمی بالاتر از ده درصد و بیکاری بالاتر از دهه‌ی ۱۹۵۰ را نشان می‌داد. بنابراین، این سؤال به وجود آمد که چرا نتایج به‌کارگیری مدل‌های IS - LM از واقعیت موجود انحراف بسیار دارند؟ پاسخ این سؤال در دهه‌ی ۱۹۷۰ توسط رابرت لوکاس<sup>۱</sup> در یک مقاله‌ی انتقادی و مشهور به این صورت داده شد که مدل‌های مزبور به دلیل آن که انتظارات عقلایی را به‌کار نگرفته‌اند نمی‌توانند نتیجه‌ی سیاست فعال را به‌درستی پیش‌بینی نمایند. به‌کارگیری انتظارات عقلایی در اقتصاد کلان، چالش قابل توجهی را در زمینه‌ی تأثیرگذاری سیاست پولی بر فعالیت واقعی اقتصاد به وجود آورد. به طور مثال، ترکیب آن با فرضیه‌ی نرخ طبیعی بیکاری<sup>۲</sup> منجر به این نتیجه‌گیری معروف می‌شود که سیاست پولی پیش‌بینی شده حتی در کوتاه‌مدت تأثیری بر متغیرهای واقعی اقتصاد ندارد.

موضوع عدم اثربخشی سیاست پولی،<sup>۳</sup> انتظارات عقلایی کلان<sup>۴</sup> نامیده می‌شود که بر طبق آن تنها سیاست پولی پیش‌بینی نشده روی فعالیت اقتصادی اثر می‌گذارد و شامل دو گزاره‌ی خنثایی<sup>۵</sup> و انتظارات عقلایی است. منظور از خنثایی این است که سیاست پولی پیش‌بینی شده روی متغیرهای حقیقی اثر ندارد و برخورداری از انتظارات عقلایی به معنای آن است که شرکت‌کنندگان در بازار از همه‌ی اطلاعات موجود و مرتبط در پیش‌بینی‌هایشان استفاده می‌کنند. در حالی که کلاسیک جدید<sup>۶</sup> خنثایی پول را بر مبنای انتظارات عقلایی توجیه می‌کند؛ کینزین جدید<sup>۱</sup> آن را وابسته به تسویه‌ی آنی بازار می‌داند.

<sup>۱</sup>. Robert Lucas

<sup>۲</sup>. Natural Rate of Unemployment Hypothesis

<sup>۳</sup>. Monetary Policy Ineffectiveness

<sup>۴</sup>. Macro Rational Expectations (MRE)

<sup>۵</sup>. Neutrality

<sup>۶</sup>. New Classic

کینزین‌های جدید با بهبود شالوده‌های نظری اقتصاد کلان بر مبنای پایه‌های خرد اقتصادی و به‌کارگیری انتظارات عقلایی نشان می‌دهند که انعطاف‌ناپذیری دستمزد و قیمت، می‌تواند ناشی از رفتار عوامل اقتصادی بهینه‌ساز باشد. در نتیجه‌ی چسبندگی دستمزدها و قیمت‌ها، تسویه‌ی بازار ناممکن شده و در نتیجه، پول پیش‌بینی شده و پیش‌بینی نشده، اثر مثبت بر فعالیت واقعی اقتصادی خواهد داشت.

از موارد اهمیت آزمون تجربی گزاره‌های MRE، توصیه‌های سیاستی برآمده از نتایج آزمون است. در حالی‌که، نتیجه‌ی تلویحی پذیرش MRE این است که سیاست پولی باید به طور مطلق ثبات قیمت‌ها را دنبال کند؛ کینزین‌ها با هدف حداقل کردن نوسانات فعالیت‌های حقیقی حول مسیر رشد بلندمدت، استفاده از سیاست پولی را به صورت مصلحت‌اندیشانه توصیه می‌کنند (صمیمی و قنبرزاده نیار، ۱۳۸۸).

## ۲-۴ - سیاست‌گذاری اقتصادی و نظریه‌ی کنترل بهینه<sup>۲</sup>

در طول دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، نگرش قالب در اقتصاد نگرش سنتی، برگرفته شده از اندیشه‌های تین‌برگن<sup>۳</sup> (۱۹۵۲) بوده است. در این نگرش، سیاست‌های اقتصادی سه مرحله‌ی اساسی دارد:

اولاً، سیاست‌گذار می‌بایست اهداف سیاست اقتصادی را به‌صراحت مشخص کند (مثلاً کاهش تورم یا بیکاری). ثانیاً، تابع رفاه اجتماعی از پیش مشخص شده را با توجه به مجموعه‌ای از ابزارهای (پولی و مالی) برای حصول به اهداف مشخص شده، حداکثر کند. در نهایت، سیاست‌گذار با توجه به ابزارهای پولی و مالی در اختیار خود، از یک مدل اقتصادی استفاده کند تا در سطح بهینه‌ی تعیین شده قرار گیرد (Snowdon & Vane, 2005; 250).

در این نگرش، سیاست‌گذاران تابع هدف اجتماعی ثابت و مورد توافقی را در نظر می‌گرفتند. آن‌ها این تابع هدف اجتماعی را به شکل بهینه‌یابی پویا در طول زمان، با فرض وضعیت فعلی و ارزیابی وضعیت پایان دوره، حداکثرسازی می‌کردند. سیاست‌گذاران تصور می‌کردند که می‌توانند زمان‌بندی و میزان سیاست‌های اعمالی خود را ببینند و بدانند.

حال، سؤال این است که آیا سیاست‌های مذکور موجب حداکثر شدن تابع هدف اجتماعی در طول زمان در نظر گرفته شده، می‌شوند؟ آیا اقتصاد و سیاست‌های اعمالی در مسیر بهینه قرار دارند؟ جواب منفی است.

<sup>1</sup>. New Keynesian

<sup>2</sup>. Optimal Control Theory

<sup>3</sup>. Tinbergen

بر اساس مقاله‌ی کیدلند و پرسکات (۱۹۷۷) ریشه‌ی این ناسازگاری، در ناسازگاری زمانی و طرح‌های بهینه‌یابی و نظریه‌ی کنترل نهفته است: «این پارادوکس به دلیل وجود طبیعت مسأله و تقابل نیست؛ بلکه عملکرد و تعامل کارگزاران اقتصادی است که موجب بروز این مسأله می‌شود». زیرا، نظریه‌ی کنترل در شرایط انتظارات عقلایی نمی‌تواند مسیر عملی را تدوین کند که سیاست‌مداران در برنامه‌ریزی اقتصادی خود مورد استفاده قرار داده‌اند. دلیل این نتیجه، در متن تکنیک نظریه‌ی کنترل و تصمیم‌گیری کارگزاران (عقلایی) اقتصادی نهفته است؛ زیرا، در نظریه‌ی کنترل، مسیر بهینه به وضعیت جاری و گذشته سیستم وابسته است؛<sup>۱</sup> در حالی که، در هر سیستم اقتصادی، کارگزاران اقتصادی به اقدامات سیاسی اقتصادی آتی نیز توجه دارند و آن‌ها را در تصمیم‌های اقتصادی و غیر اقتصادی خود به صورت متغیرهای انتظاری وارد می‌کنند. از این‌رو، بی‌شک همگی کارگزاران تمام اطلاعات در دسترس و قابل استفاده را در تصمیم‌ها و برنامه‌ریزی‌های خود به‌کار خواهند برد، اعم از این که گذشته یا آینده باشد و در هر لحظه که به اطلاعات جدیدی دسترسی پیدا کنند، در رفتارهای آن‌ها نقش می‌بندد.

بنابراین، تعریف ما از عقلانیت لحاظ کردن اطلاعات قابل استفاده و در دسترس در تصمیمات و برنامه‌های خود و تعدیل رفتار بر اساس این اطلاعات خواهد بود. لذا، می‌توان دریافت که کارگرانی که انتظارات آن‌ها بر اساس منطق انتظارات عقلایی شکل گرفته باشد، از مسیرهای بهینه‌ی به دست آمده از بهینه‌یابی‌ها و نظریه‌ی کنترل (احتمالاً) عدول خواهند کرد؛ مگر این‌که، نحوه‌ی شکل‌گیری انتظارات، گذشته‌نگر باشد و یا تمام تصمیمات کارگزاران اقتصادی و سیاست‌گذاران ثابت و بدون تغییر باشد که در این صورت، نظریه‌ی کنترل نتایج مطلوب و عملی به دست می‌دهد (نصیری، ۱۳۸۷).

از آن جا که انتظارات لزوماً گذشته‌نگر نیستند و سیاست‌ها و رفتارهای کارگزاران اقتصادی و سیاست‌گذاران ثابت نیست، به نظر می‌رسد سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌ها در عمل دچار ناسازگاری زمانی خواهد شد. البته این موضوع با انتقاد لوکاس (۱۹۷۶) بی‌ارتباط نیست. انتقاد لوکاس نشان می‌دهد که در برآوردهای اقتصادسنجی که از داده‌های آماری محقق شده استفاده می‌شود، ضرایب برآورد شده جنبه‌ی گذشته‌نگر دارد و نمی‌توان از آن برای برنامه‌ریزی برای سیاست‌های آتی اقتصادی استفاده کرد.

<sup>۱</sup> این مسأله در خصوص سیاست‌های پولی به شکل ریاضی در پیوست ارائه می‌شود.

کیدلند و پرسکات (۱۹۷۷) در مقاله‌ی خود با مطرح کردن نقد لوکاس اشاره می‌کنند که نظریه‌ی کنترل بهینه تنها در شرایطی ابزاری مناسب برای برنامه‌ریزی به شمار می‌رود که در آن نتایج فعلی و حرکت وضعیت سیستم صرفاً به تصمیمات سیاستی حال و گذشته و نیز وضعیت فعلی بستگی داشته باشد؛ در حالی که، این وضعیت برای سیستم اقتصادی پویا موضوعیت ندارد. تصمیمات جاری عوامل اقتصادی، تا حدودی به انتظارات عملکرد سیاستی آینده وابسته است. تنها اگر این انتظارات در قبال برنامه‌ی سیاستی آینده ثابت و بدون تغییر باشند، در آن صورت نظریه‌ی کنترل بهینه مناسب خواهد بود.

## ۲-۵- تعریف ناسازگاری زمانی

از گذشته تاکنون، غالباً شهروندان نسبت به رفتار دولت‌مردان خود ابراز نارضایتی داشته‌اند. زمانی که دولت‌مردان حریص و مستبد باشند و یا زمانی که جامعه از مجموعه افرادی با اهداف متضاد تشکیل شده باشد، درک علت بروز این نارضایتی‌ها آسان خواهد بود. در دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، کیدلند و پرسکات مسأله‌ی جالب توجهی را مطرح کردند: حتی با وجود جامعه‌ای متشکل از افرادی که سلاقی، فرصت‌ها و انتخاب‌های مشابهی دارند و دولتی که کاملاً خیرخواه است و درصدد حداکثرکردن مطلوبیت افراد می‌باشد، در برخی شرایط، نتایج بدی حاصل می‌شود. به نظر می‌رسد این موقعیت ناشی از تضاد منافع، حتی در بین گروه‌های مختلف افراد و یا بین بخش خصوصی و دولت نیست و نتایج بد به معنی آن است که به طور مشخص، جایگزین‌های بهتری وجود دارند که تقریباً قابل دسترس‌اند. دو عامل برای ایجاد چنین شرایطی لازم می‌باشد. اول آن‌که، پیش‌بینی پیرامون سیاست آتی دولت می‌بایست در شکل‌دهی تصمیمات جاری بخش خصوصی اهمیت داشته باشد. ثانیاً، می‌بایست انتخاب‌های بخش خصوصی که از سیاست‌های پیش‌بینی شده تأثیر می‌پذیرند، در محیط اقتصاد به نتیجه‌ی مشخصی بینجامد. در حالتی که این دو ویژگی حاکم باشند، حتی یک دولت خیرخواه نیز نوعاً انگیزه‌ای برای منحرف کردن بخش خصوصی در رابطه با سیاست‌هایی که در آینده اجرا می‌شود، خواهد داشت تا بدین ترتیب بتواند تصمیمات آن‌ها را تحت کنترل درآورده و اثرات خارجی تصمیمات بخش خصوصی را افزایش دهد.

در واقع، پس از آن‌که بخش خصوصی انتخاب‌های خود را صورت داد، دولت انگیزه پیدا می‌کند که سیاستی متفاوت از آن چه اعلام شده را اجرا نماید. هرچند، اگر بخش خصوصی عقلایی باشد می‌تواند آن را پیش‌بینی کند و در نتیجه، برآیند حاصل به نتایج بد منجر می‌شود. زمانی همه‌ی کارگزاران به نتیجه‌ی بهتر دست می‌یابند که فریب

بخورند؛ اما رفتار عقلایی مانع از آن می‌شود: در حالت تعادل، بخش خصوصی می‌بایست به‌درستی انگیزه‌ها و انتخاب‌های سیاست‌گذاران را پیش‌بینی کند؛ بنابراین، مسأله‌ی ناسازگاری زمانی توضیحی برای آن چه به صورت متناقض برآیند نامطلوب سیاستی شناخته می‌شود را ارائه می‌کند (Stokey, 2003).

بنابراین، باید گفت مسأله‌ی ناسازگاری زمانی مربوط به شرایطی است که سیاست بهینه‌ی پیش‌بینی شده، از سیاست بهینه‌ی عملی و به وقوع پیوسته در زمان اجرا، متفاوت باشد. به عبارت دیگر، سیاست مصوب، لزوماً در موعد مقرر اجرا نشود. فرض کنید که یک سیاست‌گذار مسئول انتخاب سیاست تعیین نرخ مالیاتی است که در زمان  $t$  شروع شده و برای چندین دوره در آینده ادامه می‌یابد. سیاست‌گذار آینده‌نگر ظاهراً می‌تواند تا  $t + s$  منتظر بماند و نرخ مالیات را در همان تاریخ انتخاب کند و یا این که نرخ مالیات  $t + s$  را در زمان  $t$  انتخاب کند (او در دنیایی توأم با عدم اطمینان با برداری از نرخ‌های مالیات به اقتضای وضعیت مواجه است که متناسب با اوضاع و احوال جهان، یکی از نرخ‌ها را انتخاب می‌کند). اگر هیچ تغییری در ترجیحات یا فن‌آوری به وجود نیاید و هیچ تکنانه‌ی پیش‌بینی نشده‌ای بین زمان  $t$  و  $t + s$  اتفاق نیفتد، افراد به این نتیجه می‌رسند که مهم نیست، نرخ مالیات برای زمان  $t + s$  در  $t + s$  یا در  $t$  انتخاب شود؛ مقدار مالیات در هر دو حالت باید یکسان باشد. اما حتی اگر هیچ چیز (حداقل در ظاهر) تغییر نکرده باشد، ناسازگاری زمانی پدید می‌آید و این انتخاب‌ها برابر نیستند، به عبارت دقیق‌تر، ناسازگاری زمانی پدید می‌آید، اگر نابرابری زیر را داشته باشیم:

$$\pi_{t+s}(t + s) \neq \pi_{t+s}(t) \quad (1-2)$$

اگرچه در دید اول به نظر می‌رسد که مسأله‌ی جدیدی مطرح نشده، اما همان‌طور که اشاره شد آن چه این پدیده را جالب می‌سازد، این است که در بعضی موارد سیاست ناسازگار زمانی به قصد حداکثر کردن رفاه کسانی که فریب خورده‌اند، انتخاب می‌شود. به بیان ساده، سیاست‌گذار انگیزه‌ی فریب مردم را به دلیل خیر و صلاح آن‌ها دارد (درازن، ۱۳۹۰؛ ۱۵۴ - ۱۵۳).

نکته‌ی کلیدی که سبب به وقوع پیوستن مسأله‌ی ناسازگار زمانی می‌شود، به توانایی یا عدم توانایی دولت در اتخاذ تعهدات الزام‌آور برای سیاست آینده برمی‌گردد؛ «قواعد» بیان‌کننده‌ی تعهدات هستند، در حالی که، «صلاح‌دید» به عدم حضور این تعهدات تعبیر می‌شوند. تعهدات، زمانی مهم تلقی می‌شوند که پیش‌بینی‌ها پیرامون فعالیت‌های آتی دولت، انتخاب‌های فعلی بخش خصوصی در اقتصاد را تحت تأثیر قرار دهد.

در واقع اگر دولت خیرخواه نباشد و به عبارت بهتر، اهداف وی با اهداف بخش خصوصی متفاوت باشد، انگیزه-هایی مشابه می‌تواند برای فریب بخش خصوصی به وجود آید. در حالی که با وجود اهداف متضاد، این نتیجه تعجب-برانگیز نخواهد بود. آن چه جالب توجه می‌نماید این است که به نظر می‌رسد دو طرف اهداف مشابهی دارند. هرچند این نمود تا حدی غیر واقعی است، به این معنی که بهره‌مندی‌های بخش خصوصی متقارن است و نه مشابه؛ در حقیقت، بخش خصوصی یک تیم نیست (Chari & et. al, 1989).

به طور کلی، ناسازگاری زمانی به عنوان تفاوت میان بهینه بودن در زمان گذشته و بهینه بودن در زمان آینده شناخته می‌شود و ناشی از تغییر ترجیحات فرد بین زمان تصمیم‌گیری و زمان اجرای آن تصمیم است. هنگامی که کارگزاران اقتصادی عقلایی، سیاست بهینه‌ی اعلام شده توسط مقامات را باور می‌کنند، دولت‌مردان در دوره‌های بعدی برای فریب دادن آن‌ها انگیزه پیدا می‌کنند و این جاست که ناسازگاری زمانی رخ می‌دهد و مقامات پولی با استفاده از قدرت صلاح‌دید خود و به منظور افزایش سطح رفاه اجتماعی با ایجاد تورمی غیر منتظره سعی می‌کنند بیکاری را به کم‌تر از نرخ طبیعی و تولید را به سطحی بالاتر از تولید اشتغال کامل برسانند.

## ۲-۶- تبیین ناسازگاری زمانی از طریق ارائه‌ی مثال

ماهیت مسأله می‌تواند از طریق یک مثال ساده توضیح داده شود. این مثال، به امتحانات پایان ترم مربوط می‌شود. هدف استاد درس خواندن دانشجویان است و به همین دلیل از آن‌ها امتحان می‌گیرد؛ در عین حال، تصحیح اوراق امتحانی برای وی خوش‌آیند نیست. فرض کنید اعلام امتحان در پایان ترم، تنها راه برای اجبار دانشجویان به درس خواندن باشد. در ابتدای نیم‌سال (دوره‌ی صفر) استاد مشخص می‌کند که آیا امتحانی در کار هست یا خیر. در طول ترم (دوره‌ی یک) دانشجویان یا درس می‌خوانند یا درس نمی‌خوانند. در روز امتحان (دوره‌ی دو) استاد این امکان را دارد که امتحان را لغو کند. وی ترجیح می‌دهد دانشجویان درس بخوانند و امتحان بگیرد تا این که آن‌ها درس نخوانند. در این جا سه برآیند ممکن بارز وجود دارد که آن‌ها را می‌توان راه‌حل بهینه (بهینه‌ی اول)، راه‌حل تعهد (بهینه‌ی دوم) و راه‌حل مقید (بهینه‌ی سوم) نامید. در بهینه‌ی اول، امتحان در دوره‌ی صفر اعلام می‌شود، دانشجویان در دوره‌ی یک درس می‌خوانند و امتحان در دوره‌ی دوم لغو می‌شود. این راه‌حل، در صورتی که دانشجویان انتظارات عقلایی داشته باشند، موجه (عملی) نیست؛ آن‌ها می‌دانند که استادشان از تصحیح اوراق بیزار است؛ بنابراین، می‌دانند که وی



امتحان را لغو خواهد کرد و اعلام امتحان باورپذیر نیست. بنابراین، دانشجویان درس نمی‌خوانند و استاد امتحان را برگزار نمی‌کند؛ این راه‌حل سازگار<sup>۱</sup> است.

راه‌حل تعهد<sup>۲</sup> نسبت به راه‌حل بهینه در مرتبه‌ی پایین‌تری قرار دارد، اما نسبت به راه‌حل سازگار بهتر است. بر اساس تعهد، امتحان اعلام می‌شود، دانشجویان درس می‌خوانند و امتحان برگزار می‌گردد. این راه‌حل، تنها زمانی کارآمد است که استاد از حق لغو امتحان در دوره‌ی دو برخوردار نباشد. به عبارتی، اگر وی هم‌چنان در مورد لغو امتحان مختار باشد، راه‌حل تعهد امکان‌پذیر نیست. در این مثال مشخص می‌شود که صرف‌نظر کردن از آزادی نسبت به موقعیت حفظ آن، نتایج بهتری به دنبال دارد.

اگر در روز امتحان، دانشجویان مطالب را مطالعه کرده باشند، در صورت لغو امتحان توسط استاد، وضع همه بهتر می‌شود؛ دانشجویان از اضطراب امتحان نجات می‌یابند و استاد نیز از دردسر تصحیح برگه‌ها و نمره دادن راحت می‌شود. بنابراین، اگر اعلام اولیه‌ی استاد توسط دانشجویان باور شود و آن‌ها دروس مربوطه را مطالعه کنند، رفتار ناسازگار زمانی در لغو امتحان، رفتار بهینه‌ای است.

راه‌حل چهارمی هم وجود دارد؛ نه امتحانی در کار باشد و نه درس خواندنی. این نتیجه‌ی حداقلی، با رفتار حداکثرکننده‌ی استاد منطبق نیست؛ هیچ دلیلی برای برگزاری امتحان برای وی وجود ندارد. اما این راه‌حل ممکن است در صورتی که راه حل تعهد از طرف دانشجویان باور نشود، ظاهر گردد.

در مورد مسأله‌ی استاد پنج جزء اصلی برای ناسازگاری زمانی ظاهر می‌شود ( Schmid & Edenhofer, )

(2009):

۱ - کارگزار تنظیم‌کننده<sup>۳</sup> حداقل دو هدف دارد؛ استاد می‌خواهد دانشجویان درس بخوانند، اما امتحان برای وی خوش‌آیند نیست. در مورد سیاست، عموماً دو هدف در قالب یک هدف نمایان می‌شود که تنها می‌تواند از طریق استفاده از ابزار تحریف‌کننده<sup>۴</sup> به نتیجه برسد. بنابراین، تنظیم‌کننده می‌خواهد با استفاده از حداقل ابزارهای تحریف‌کننده‌ی ممکن، به بیش‌ترین اهداف دست یابد. بر این اساس فیشر (۱۹۸۰) نتیجه گرفت که ناسازگاری زمانی هنگامی ایجاد می‌شود که دولت ابزارهای غیر تحریف‌کننده‌ی کنترلی در اختیار ندارد.

<sup>1</sup>. Consistent Solution

<sup>2</sup>. Commitment Solution

<sup>3</sup>. Regulating Agent

<sup>4</sup>. Distortionary Instrument

۲ - اهداف به تصمیمات کارگزار دیگر «کارگزار تنظیم شده»<sup>۱</sup> بستگی دارد؛ استاد می‌خواهد دانشجویان درس بخوانند، اما آن‌ها خودشان تصمیم می‌گیرند درس بخوانند یا خیر.

۳ - نوعی دوام و چسبندگی در متغیرهای تصمیم کارگزار تنظیم شده وجود دارد؛ دانشجویان در دوره‌ی یک درس می‌خوانند، اما زمانی که امتحان در دوره‌ی دو لغو شده است، نمی‌توانند سرمایه‌گذاری زمانی خود را بازگردانند و جزء هزینه‌های ریخته<sup>۲</sup> به شمار می‌رود.

۴ - در مورد اتخاذ تصمیم کارگزار تنظیم‌کننده، نوعی انعطاف وجود دارد؛ استاد می‌تواند تصمیم خود را بعد از وقوع سرمایه‌گذاری زمانی دانشجویان اصلاح کند.

۵ - تصمیمات کارگزار تنظیم‌شده، به تصمیمات آتی کارگزار اول و درجه‌ی عقلایی بودن انتظارات بستگی دارد. اگر دانشجویان به سادگی اعلام امتحان توسط استاد را باور کنند، ناسازگاری زمانی وجود دارد، اما این مشکلی ایجاد نمی‌کند. در حقیقت، در مثال بالا حتی راه‌حل بهینه‌ی اول امکان‌پذیر است. در صورتی ناسازگاری زمانی مسأله‌ساز می‌شود که دانشجویان از ترجیحات استاد در خصوص تصحیح اوراق امتحانی مطلع شوند.

به عنوان جمع‌بندی، ناسازگاری زمانی نیازمند موقعیتی با حداقل دو کارگزار، حداقل دو دوره‌ی زمانی و تصمیمات مبتنی بر انتظارات و تعامل تصمیمات آن‌ها می‌باشد. هم‌چنین مهم است که بدانیم سه ویژگی مسأله، شرایط لازم برای وجود ناسازگاری زمانی نیستند؛ اگرچه اغلب معتقدند که هست: نااطمینانی، تغییر ترجیحات و تنظیم‌کننده‌ی خودخواه.

اولاً، در مدل مسأله‌ی استاد، وی هیچ‌گونه نااطمینانی درباره‌ی آینده ندارد چه این نااطمینانی از بعد تغییرات تکنولوژیک باشد چه از بعد اتفاقات غیر قابل پیش‌بینی. کارگزاران می‌توانند آینده‌نگری کامل داشته باشند. اگر کارگزاران عقلایی باشند، در این صورت هیچ‌گونه نااطمینانی نیز درباره‌ی رفتار استاد وجود نخواهد داشت؛ همه می‌دانند که وی امتحان را لغو می‌کند.

ثانیاً، ترجیحات کارگزاران تغییر نمی‌کند. البته تغییر تابع مطلوبیت در طول زمان می‌تواند به رفتار ناسازگار پویا منجر<sup>۳</sup> شود. اما این مسأله در اینجا مدل‌سازی نشده است و ترجیحات در تمام دوره‌ها ثابت باقی می‌ماند.

<sup>1</sup>. Regulated Agent

<sup>2</sup>. Sunk Cost

<sup>3</sup>. Dynamically Inconsistent Behavior

ثالثاً، کارگزاران لزوماً نباید منافع واگرا داشته باشند (اگرچه در مثال بالا چنین است). در هر حال، در ارتباط با قوانین بهتر آن است که دولت مانند یک برنامه‌ریز اجتماعی عمل کند که دقیقاً ترجیحات جامعه را منعکس می‌کند. در سطح پایه‌ای‌تر، دلیل اصلی ناسازگاری زمانی آن است که تصمیمات جاری نمی‌توانند بر تصمیمات گذشته‌ای که به وسیله‌ی کارگزاران دیگر اتخاذ شده اثر بگذارند، اما انتظارات درباره‌ی تصمیمات آینده می‌تواند بر تصمیمات فعلی کارگزاران دیگر اثرگذار باشد. به تعبیر فیشر (۱۹۸۰) «ناسازگاری، نتیجه‌ی شکست بهینه‌سازی به تعویق افتاده است». از آن جا که تصمیمات گذشته نمی‌توانند اصلاح شوند، متغیر نخواهند بود و به پارامتری برون‌زا برای مسأله‌ی حداکثرسازی تبدیل می‌شوند. همچنان که کیدلند و پرسکات (۱۹۷۷) اشاره کرده‌اند: «بهینه‌سازی فرعی به وقوع می‌پیوندد؛ زیرا، هیچ مکانیزمی برای اغوای سیاست‌گذاران آینده وجود ندارد که آن‌ها اثری که سیاست‌شان از طریق مکانیزم انتظارات بر روی تصمیمات جاری کارگزاران خواهد داشت را در نظر بگیرند».

## ۲-۷- قاعده در مقابل صلاحدید

ادبیات قدیمی‌تر پیرامون قاعده در مقابل صلاحدید، بر تمایلات و صلاحیت‌های سیاست‌گذار تأکید داشت؛ استدلال در حمایت از قاعده، بر دانش غیرکامل پیرامون اقتصاد و نیز تمایلات سیاست‌گذاران برای دستیابی به اهداف نامناسبی که احتمالاً توسط گروه‌های ذی‌نفع تحریک شده است، مبتنی بود. در حالی‌که، یک سیاست‌گذار هوشمند می‌تواند اطلاعات ناقص خود را در زمان تصمیم‌گیری پیرامون سیاست بهینه مد نظر قرار دهد. بنابراین، حتی اگر سیاست‌گذار خیرخواه باشد، هیچ دفاع معلوم و مشخصی برای استفاده از یک قاعده با هدف محدود کردن آزادی عمل خود در آینده‌ی نزدیک وجود ندارد. به نظر می‌رسد صلاحدید مترادف انعطاف‌پذیری است که نمی‌توان دلیلی برای اجتناب از آن توسط سیاست‌گذار خیرخواه باهوش ارائه کرد.

این دیدگاه پیرامون قاعده در مقابل صلاحدید، توسط کیدلند و پرسکات (۱۹۷۷) تغییر کرد؛ آن‌ها قاعده را صورتی از قرارداد می‌دانستند. تعهد به یک قرارداد لازم‌الاجرا تبدیل می‌شود که در آینده عملکردهایی را که می‌بایست فرد اتخاذ کند، مشخص می‌کند و احتمالاً مشروط به برخی متغیرهای برون‌زا است که همه می‌توانند آن را مشاهده کنند. در مقابل، تحت صلاحدید، فرد قول می‌دهد تنها فعالیت‌هایی را اجرا کند که پس از این، بهترین کمک را به اهداف او می‌نماید. بنابراین، صلاحدید یک حالت به‌خصوص از یک قاعده یا قراردادی است که در آن هیچ یک از قیود امروز، عملکرد آتی فرد را محدود نخواهد کرد (Barro, 1985).

در فضای مبادلات تجاری خصوصی، حالت بهینه‌ی قراردادها به طور کامل بر مبنای صلاحیت نیست. به طور مشابه، برای سیاست‌گذاری عمومی، می‌بایست شرایطی را تدوین کرد که قواعد و محدودیت‌های قبلی مطرح شده، حتی مورد قبول سیاست‌گذار خیراندیش باهوش قرار گیرد. کیدلند و پرسکات (۱۹۷۷) با مطرح کردن حوزه‌های مختلف سیاست‌گذاری عمومی به بررسی شرایطی پرداختند که در آن‌ها تعهدات بسیار با اهمیت هستند. یک نمونه از آن، حق ثبت اختراع است که برای مخترعان انگیزه‌ی تولید ایجاد می‌کند، اما در مقابل، محدودکننده‌ی عرضه‌ی کالا می‌باشد. در شرایط مصلحت‌اندیشی، سیاست‌گذاری که نگران رفاه اجتماعی است، حق ثبت اختراع‌های قدیمی را باطل می‌کند (یک‌بار و برای همیشه)؛ اما در عین حال، صدور حق ثبت جدید را ادامه می‌دهد. اگرچه، اطلاع یافتن از این سیاست توسط مخترعان بالقوه که به‌زودی در زمره‌ی مخترعات قدیمی‌تر قرار می‌گیرند، اثر بدی بر اختراعات جدید خواهد گذاشت؛ بنابراین، جزئیات این سیاست شامل مبادله‌ای استاندارد بین انگیزه برای اختراع و محدودیت عرضه خواهد بود (Barro, 1985).

## ۲-۸- ناسازگاری زمانی سیاست‌های پولی و انتخاب سیاست بهینه

مسئله‌ی اصلی در اقتصاد پولی این است که چرا دوره‌های تورم بالا به وجود می‌آیند و برای پیش‌گیری از وقوع مجدد آن‌ها چه باید کرد. آیفینگر و دهان<sup>۱</sup> (۱۹۹۶) در بررسی پیرامون علت این نتایج، مسئله‌ی ناسازگاری زمانی سیاست‌های پولی را به عنوان مهم‌ترین علت ذکر می‌کنند و مسئله را ناشی از تغییر شرایط می‌دانند، به‌نحوی که تصمیمات و راهکارهای صلاحیت‌دیدی اتخاذ شده در هنگام اجرا، مقبولیت خود را از دست می‌دهند. تا پیش از این، مباحث سیاست پولی بر اساس بده - بستان میان اهداف تورمی و سطح بیکاری تعریف می‌شد که بانک مرکزی ناگزیر از انتخاب میان آن‌ها بود: نرخ رشد بالای عرضه‌ی پول، بیکاری را کاهش می‌دهد، اما تورم را افزایش خواهد داد و نرخ پایین رشد پول، نرخ پایین تورم را به دنبال دارد و در عین حال، با افزایش بیکاری همراه خواهد بود. با این وجود، رفتار غیرعادی تورم و بیکاری در دهه‌ی ۱۹۷۰ - که تورم بالا به همراه بیکاری گسترده در اغلب کشورهای صنعتی را به همراه داشت - این نیاز را ایجاد کرد که اقتصاددانان کلان، دیدگاه خود را پیرامون نحوه‌ی واکنش اقتصاد در برابر سیاست‌های پولی، تغییر دهند. شاید مهم‌ترین نظریاتی که از تجدیدنظرها به دست آمد فرضیاتی بودند که در اصطلاح «نرخ طبیعی» و «انتظارات عقلایی» نامیده شدند. این دو فرضیه در کنار یکدیگر بیان

<sup>۱</sup>. Eijffinger & De Haan